

بہارِ خندا

بہارِ

تحت تعقیب: مردہ، زندہ  
یا ہردو

ہیجا  
Hoopa



## بلاگت ۲

# تحت تعقیب: مردہ، زندہ یا ہردو

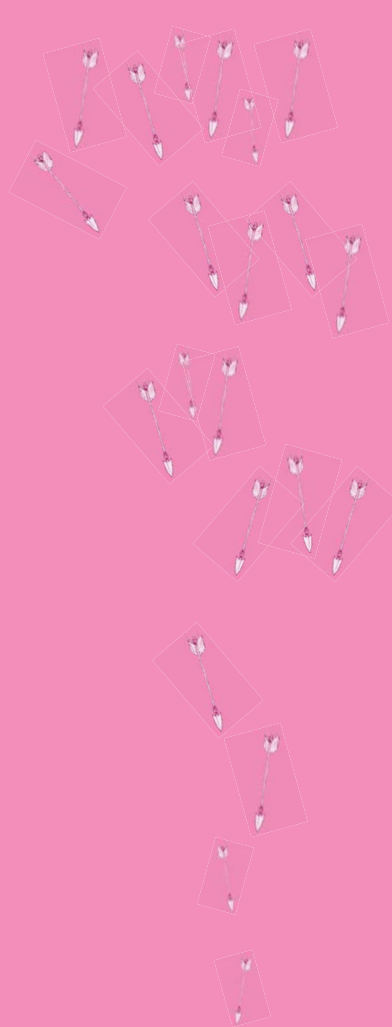
دومینیک بارکر  
تصویرگر: فردریک پیلوت  
مترجم: مسعود ملک یاری





**BLART 2 - BLART THE BOY WHO WAS WANTED DEAD OR ALIVE – OR BOTH**  
Text Copyright © Dominic Barker, 2007  
Illustrations Copyright © Frédéric Pillot, 2010  
First published in Great Britain in 2006 by Bloomsbury Publishing Plc 36 Soho Square, London W1D 3QY  
Published by arrangements with Miles Stott Children's Literary Agency

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از آژانس ادبی نویسنده‌ی آن، **Dominic Barker**، خریداری کرده است. انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.



سرشناسه: بارکر، دامینیک  
**Barker, Dominic**  
عنوان و نام پدیدآور: تحت تعقیب: مرده، زنده یا هر دو / دومینیک بارکر؛ تصویرگر فردریک پیلوت؛ مترجم مسعود ملک‌یاری؛ ویراستار نسرین‌نوش امینی.  
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری: ۴۵۶ ص: مصور.  
فروست: بلارت، ۲.  
شابک: دوره: ۱-۶-۸۸۶۹-۰۲-۳؛ ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۰۲-۳؛ ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۰۲-۳؛ ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۰۲-۳  
یادداشت: عنوان اصلی: **blart the boy who was wanted dead or alive - or both**  
یادداشت: کتاب حاضر قبلاً تحت عنوان "بلارت تحت تعقیب است: مرده، زنده یا هرچوری" با همین مترجم توسط انتشارات گل آقا در سال ۱۳۹۰ منتشر شده است.  
عنوان دیگر: بلارت تحت تعقیب است: مرده، زنده یا هرچوری.  
موضوع: داستان‌های انگلیسی - قرن ۲۰م.  
English fiction -- 20th century  
شناسه افزوده: پیو، فردریک، ۱۹۶۷ - م، تصویرگر  
شناسه افزوده: Pillot, Frederic  
شناسه افزوده: ملک‌یاری، مسعود، ۱۳۵۹ - مترجم  
شناسه افزوده: امینی، نسرین‌نوش، ۱۳۶۰ - ویراستار  
رده بندی کنگره: PZ۱ب۲۳۳۶۸۲ ۱۳۹۶  
رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]  
شماره کتابشناسی ملی: ۴۸۳۸۱۱۲



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱.  
واحد دوم غربی، صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵  
تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰  
[www.hoopa.ir](http://www.hoopa.ir) . [info@hoopa.ir](mailto:info@hoopa.ir)  
• همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.  
• هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

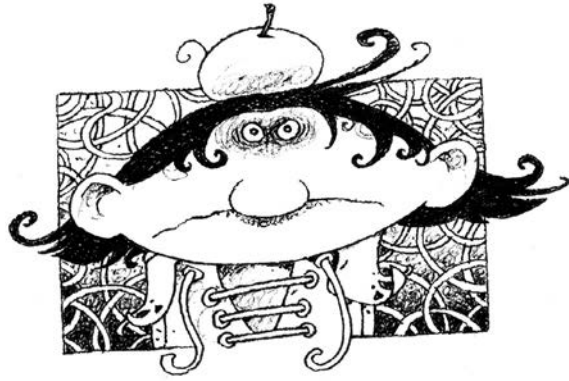


## بلارت ۲

تحت تعقیب: مرده، زنده یا هر دو

نویسنده: دومینیک بارکر  
تصویرگر: فردریک پیلوت  
مترجم: مسعود ملک‌یاری  
ویراستار: نسرین‌نوش امینی  
مدیر هنری: فرشاد رستمی  
طراح گرافیک: مریم عبیدی  
ناظر چاپ: سینا برازوان  
چاپ و صحافی: اندیشه برتر  
چاپ اول: ۱۳۹۷  
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه  
قیمت: ۲۶۰۰۰ تومان  
شابک دوره: ۱-۶-۸۸۶۹-۰۲-۳؛ ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۰۲-۳  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۰۲-۳





## فصل ۱

چشم بلارت<sup>۱</sup> به هرچه می افتاد، به چنگش می آورد.

البته به شرط آنکه تا همان نوک دماغش را می دید.

برای همین سرش را پایین انداخت تا به چیزهایی که برایش مانده بودند، خیره شود: یک مزرعه‌ی کوچک، طوبله‌ی گاوها، یک انبار نقلی و دو گاو.

- بیایید اینجا بچه‌ها! افلاطون! ارشمیدوس!

گاوها نگاهش کردند و پسر پانزده‌ساله‌ی احمقی را دیدند که چاک دهانش تا بناگوش باز بود. دیدن صورتش از بس که چرک و کثیف

1. Blart

زود از دست داد، نتوانست شکم گاوها را هم سیر کند و آنها هم سر به بیابان گذاشتند. صدای ناله‌ی گاوهای گرسنه هم کم‌کم خانه‌اش را برداشت و بلارت چندی بعد آنها را هم از دست داد. اینجا بود که او مثل بیشتر کشاورزان (نه مثل بچه‌های پانزده‌ساله) با یک تکه کاه کنج لبش، به حصار مزرعه تکیه داد و با خودش گفت: «چی شد که این جوری شد؟»

و ناگهان فهمید کجا اشتباه کرده که این‌طور به روز سیاه نشسته است. همه‌ی این آتش‌ها از گور روستای شیردره بلند می‌شد.

بود، دل گاو را هم به هم می‌زد. پیراهن پاره‌پوره‌ای به تنش بود و پاچه‌ی شلوارش تا زیر زانو خیس و لجن‌مال. خوشبختانه هیچ کدام از این‌ها چشم گاوها را نمی‌گرفت. تنها چیز جذاب سیب‌هایی بود که پسرک تعارفشان کرده بود. گاوها ماغی کشیدند و دست‌به‌کار خوردن سیب‌ها شدند. بلارت با دلی سرشار از رضایت به ملچ‌ملوچشان گوش داد. بعد با خودش فکر کرد که گرچه زندگی پر از چیزهای ناخوشایند است، ولی دیدن منظره‌ی سیب‌خوردن گاوها، حال آدم را خوب می‌کند.

چون باقی چیزها چندان چنگی به دل نمی‌زنند و فقط حال آدم را می‌گیرند.

بعد از نجات دنیا از دست زولتاب<sup>۱</sup> دیوصفت و نوکران ناپاکش، رؤیای بلارت هم حالا به واقعیت پیوسته بود. او با جایزه‌ی شاه‌فیلیدور<sup>۲</sup> شنگول، سلطان‌السیوم<sup>۳</sup>، یک خانه‌ی روستایی دل‌باز، دو باغ، سه انبار، نودوهشت رأس گاو و تمام زمین‌هایی را که ایستاده (بدون خم‌شدن) می‌توانست ببیند، خریده بود.

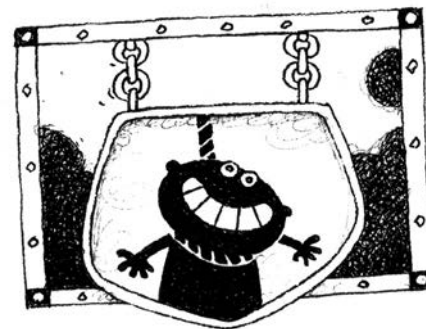
ولی بعد از گذشت یک سال، از آن باغ‌ها همین دو سیبی مانده بود که دو گاوش ملچ‌ملوچ کنان نوش جان می‌کردند. از آنجا که باغ‌ها را خیلی

1. zoltab  
2. Philidor  
3. Elysium

همه‌ی این حرف‌ها در جهت سازندگی زده می‌شد و زنانی که شوهران سرب‌ب‌راه و گُل داشتند، هر هفته اعضای جلسه را عوض می‌کردند تا خدای ناکرده کسی از غیبت بی‌نصیب نماند. بچه‌ها هم بی‌وقفه شپش‌هایشان را این طرف و آن طرف ول می‌دادند تا یک وقت کسی بی‌شپش نماند و همه آن قدر شپش داشته باشند که اوضاع دهکده وخیم نشود.

همین شهرت و آوازه‌ی صفای روستا بود که دلِ کاپابلانکا را برد. جادوگر هم پایش را در یک کفش کرد که بلازت مزرعه و گاوداری‌اش را همین جا عَلم کند. کاپابلانکا فکر می‌کرد که دست کم یک سال وقت می‌برد تا بلازت بتواند همه‌ی اهالی ده را با کارهایش روانی کند.

یک سالِ بلازت تمام شد و روزی پا به خیابان اصلی دهکده گذاشت و شستش خبردار شد که هیچ بچه‌ای هم سن و سالش نیست تا دستِ کم شاهکارهای قهرمانانه‌اش را برای او تعریف کند. هاج و واج با خودش گفت که چه بلایی سر دخترها و پسرهای ده آمده! قبلاً این طوری نبود. از آنجا که بلازت به این راحتی‌ها هیچ میدانی را خالی نمی‌کرد، راهش را گرفت و به سمت قهوه‌خانه‌ی ده رفت. همیشه آنجا چند نفری برای گوش دادن به شاهکارهای قهرمانانه‌اش پیدا می‌کرد. معمولاً نوجوان‌ها را از پا گذاشتن به چنین جاهایی منع می‌کنند. ولی این خصلت بلازت



## فصل ۲

شیردره روستای باصفایی بود. اردک‌ها در دریاچه‌اش صدای اردک درمی‌آوردند، بچه‌های خندان با جیغ و فریاد این‌ور و آن‌ور می‌دویدند، مادرانشان جلوی در، روی صندلی می‌نشستند و از روی خیرخواهی کله‌پاچه‌ی بقیه را بار می‌گذاشتند. نقل مجلسشان هم این بود که شپش‌ها به کدام خانواده‌ی روستا حمله‌ی شدیدتری داشته‌اند، شوهر کی معتاد و بی‌بُته نیست و چه کسی باید در انبار زندانی شود و حالِ چه کسی را باید با میوه‌های گندیده جا بیاورند.

ولی برخلاف باقی روستاها که غیبت از روی بدخواهی و کینه است و بیشتر به بدگویی موزیانه پشت سر مردم شبیه است، اینجا در شیردره

«به عقیده‌ی یک کرم، عجیب است که  
انسان کتاب‌هایش را نمی‌خورد.»

بخشی از شعر «کرم‌های شب‌تاب» / رابیندرانات تاگور

**هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی**



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، زیرا: این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کنند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود. این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است. و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر .....